نگاه

نگاهی به «باران تابستان» اثر مارگریت دوراس

جادوی کتاب و خاطره درخت

جوادلکزیان

«باران تابستان» روایتی شاعرانه است از یک زندگی غنی در پرتو جادوی کتاب و خاطره درخت. روایتی که یک خانواده فقیر، حاشیه‌نشین و پرجمعیت را به حکمت زندگی پیوند می‌دهد و بر بلندای درک هستی می‌نشاند. مارگریت دوراس در «باران تابستان» همه تصورات مدرن درباره پیشرفت و خوشبختی را به کناری می‌نهد و قهرمان خود ارنستو را که تنها با دانش خواندن خودآموخته در پرتو کتاب‌ها پیش می‌رود، می‌ستاید و برمی‌کشد. ارنستو، قهرمان دوراس در این اثر با معرفتی که ریشه در زرفای وجودش دارد، چارچوب مدرن را نمی‌پذیرد، مدرسه را ترک می‌کند. آزادانه در هستی پرسه می‌زند و به سوی رهایی می‌رود.

خانواده‌ای مهاجر در ویتری در حومه شهر پاریس در متن «باران تابستان» است، پدر و مادر که نه اصل و نسب درستی دارند و نه حرفه‌ای، با چند بچه در خانه نیمه‌مخروبه‌ای روزگار می‌گذرانند و کتاب می‌خوانند؛ «کتاب‌هایی که می‌خوانند از نوی قطار پیدا کرده بودند یا از بساط حراجی کتاب‌فروشی‌ها به دست آورده بودند یا از کنار آشغال‌دانی‌ها. به‌جز خواسته بودند عضو کتابخانه شهرداری ویتری شوند. نپذیرفته بودندشان، فقط همین را کم داشتیم. این جواب را شنیده بودند. دیگر هم پیگیر نشدند. قطار حمله شهری هنوز بود، آشغال‌دانی‌ها هم همین‌طور. می‌شد کتاب پیدا کرد».

تا ناگهان آن لحظه جادو، آن واقعیت گریزناپذیر زندگی ناگهان رخ می‌دهد. ماجرا در زیرزمین نزدیک خانه‌شان شوع شد، «خمه‌ماندنی که درش را بار گذاشته بودند تا بچه‌ها بتوانند روزها بعد از غروب آفتاب یا در ساعات بعدازظهر که هوا سرد می‌شد یا باران می‌بارید به آنجا بناه ببرند و تا وقت شام شام همان‌جا بمانند. در آن زیرزمین دخمه‌مانند، بچه‌های کوچک‌تر کتابی را از زیر سنگ و کلوخ کف دخمه پیدا کردند و به ارنستو پسر بزرگ‌تر دادند. بعد از کشفِ کتاب سوخته، ارنستو روزها را در سکوت می‌گذراند. تمام بعدازظهر در دخمه می‌ماند و رخمه می‌ماند و خود را با کتاب سوخته مشغول می‌کرد. ارنستو مدرسه را رها می‌کند و خود خواندن می‌آموزد و می‌رود سراغ کتاب‌ها و می‌گوید: «بچه‌ها می‌دانند اینکه آدم در پرتو کتاب قرار می‌گیرد... زندگی حیرت‌آور می‌شود...».

در کام بعدی اثر درخت زنده می‌شود: «بعد، روزی خاطره درخت یکباره در ذهن ارنستو زنده می‌شود. خاطره مربوط به باغچه‌ای بوده در قطاع خیابان برلیوز و خیابان همیشه خلوتی به اسم کامیلنا که با شیب تندی به درّه کنار بزرگراه و به پُرت الانکاه در ویتری منتهی می‌شده. دورتادور باغچه با سیم‌های خاردار محصور بوده. حصار باغچه را با نظم خاصی درست کرده بودند. باغچه‌ای که دیگرانِ هم باغچه‌های رو به خیابان را که هم‌شکل و قواره این باغچه بود به همان نحو حصار کشیده بودند. البته این باغچه هم‌زمان تمثیلی است از شوق به زندگی، حتی جایی که ادباری همه‌گیر انسان‌ها را مسخ و مثله می‌کند. نکته پرمعنی که کاتنی در این دفتر به بیونایان و رازافتادگان، چه انسان و چه حیوان دارد، و ستایش او از آن روی قهرمانانه همگی ایشان، در ادبیات امروز آلمانی می‌بالند است.

همان‌طور که اشاره شد از کاتنی آثار دیگری هم به فارسی ترجمه شده که «زبان نجات‌یافته» با ترجمه حسن نقره‌چی یکی از آنهاست. این کتاب درواقع نخستین کتاب او سه کتابی است که کاتنی در شرح زندگی خود نوشته است. بااین‌حال و آن‌طور که در پیشگفتار کتاب هم اشاره شده، کاتنی در این کتاب قطعه به شرح حوادث پیش‌آمده در طول زندگی خودش نپرداخته، بلکه به آنها «اوضاع اجتماعی و تفکرات خود را نیز از محیط این حوادث در زمان خود» به تصویر کشیده است.

کاتنی در سال‌های دهه هفتاد بیشتر به شرح زندگی خود می‌پرداخت. «زبان نجات‌یافته» اولین کتابی است که در دهه ۱۹۷۰ از او منتشر شد. کاتنی در این کتاب به شرح زندگی‌اش تا سال ۱۹۲۱ پرداخته است. دومین کتاب، «مشعل در کوش» به‌جز دهه ۱۹۸۰ منتشر نشد و در آن کاتنی شرح زندگی‌اش را در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نوشته است. «بازی چشم» نیز سومین کتاب است که در سال ۱۹۸۵ به چاپ رسید و به سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ مربوط است.

در ترجمه فارسی «زبان نجات‌یافته»، به جز پیشگفتاری که در آن شرحی مختصر دربارهٔ کاتنی و آثارش آمده، متن سخنرانی او هنگام دریافت جایزه نوبل ادبی در ۱۹۸۱ هم ترجمه شده است. فصل اول این کتاب به نخستین خاطرات کاتنی مربوط است: «نخستین خاطراتم یک روح سرخ می‌پذیرد. دخترچه‌ای دارم در آغوش گرفته از یک دیرون می‌آورد. زمین رو به‌روبم سرخ است و سمت چپ بلکانی قهوه‌ای که از آن هم سرخ است.

در همان سطح، روبه‌رویمان دری گشوده می‌شود و مردی خندان از آن بیرون می‌آید. مهربان به سویم می‌آید. بسیار نزدیک می‌شود. می‌ایستد و به من می‌گوید: زیانت را نشان بده! زبانم را بیرون می‌آورم. او دست در جیبش می‌کند. یک چاقوی جیبی از آن درمی‌آورد. آن را می‌گشاید و به زبانم بسیار نزدیک می‌کند. می‌گوید: حالا زبانش را می‌بریم. می‌ترسم زبانم را عقب بکشم. نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. الان است که لبه تیز چاقویش را بزانم تماس پیدا کند. در لحظه آخر چاقویش را پس می‌کشد. می‌گوید: امروز هنوز نه. فردا. چاقویش را باز دیگر می‌بندد و آن را در جیبش می‌نهد. هم روز از آن در، به سرسرای سرخ وارد می‌شویم. در گشوده می‌گردد و مرد خندان ظاهر. می‌دانم که می‌خواهد بگوید. منتظر فرمانش هستم: زبانت را درآر. می‌دانم می‌خواهد آن را ببرد و هر نوبت بیشتر از قبل می‌ترسم. روزم با این قصیه آغاز می‌شود و این موضوع باعث تکرار می‌گردد». کاتنی در شرح زندگی‌اش، علاوه بر اینکه تصویری از زمانه‌اش به دست داده، روایتی داستانی هم به کار گرفته است و این ویژگی سبب شده تا کتاب او فراتر از یک زندگی‌نامه معمول باشد.

کتاب در بسیاری از بخش‌هایش کاملا داستانی نوشته شده است و برای مثال در بخشی که «موش‌درمانی» نام دارد می‌خوانیم: «مسادرم از موش می‌ترسید و در برابر آزمایش خود را از دست می‌داد. به‌محض اینکه خزیدن موجودی را احساس می‌کرد، با صدای بلند فریاد می‌کشید. هر کاری در دست داشت رها می‌کرد - کاهی می‌توانست پیش آید جیزی را که در دست داشت، از دستش بیفتد- و جیغ‌کشان یا به فرار می‌گذاشت. در این کار برای آنکه تمامی با موش بیدا نکند به شکلی عجیب زیگ‌زاگ می‌دوید».

صداهای مراکش
الیاس کانتی
ترجمه محمود حدادی
نشر نو

باران تابستان
مارگریت دوراس
ترجمه قاسم روبین
انتشارات اختران

به مناسبت تجدیدچاپ «صداهای مراکش» الیاس کانتی با ترجمه محمود حدادی

تمثیلی از شوق زندگی

شرق: از الیاس کانتی، نویسنده شاخص قرن بیستم آلمانی‌زبان، چندین اثر مهم با ترجمه‌هایی قابل اتکا به فارسی ترجمه شده که «صداهای مراکش» یکی از آنهاست. محمود حدادی چند سال پیش این اثر را به فارسی برگردانده بود و به‌تازگی چاپ تازه‌ای از این کتاب توسط نشر نو منتشر شده است. کانتی را می‌توان از مهم‌ترین نویسندگان آلمانی‌زبان چند دهه ابتدایی سده بیستم دانست که هم برنده جایزه نوبل شده است و هم برنده جایزه بوشنر که بالاترین جایزه ادبی در ادبیات آلمانی‌زبان است و آلمانی‌ها از نوبل هم معتبرترش می‌دانند. کانتی در سال ۱۹۰۵ در بلغارستان متولد شد و در ۱۹۶۶ در سوئیس درگذشت.

او را بورش‌یافته مکتب ادبی اتریش می‌دانند. رمان‌های کانتی عمدتا به مسائل اجتماعی اروپا به‌خصوص اتریش و آلمان در سال‌های جنگ جهانی اول و همچنین ظهور جنبش‌های ملی افراطی و فاشیسم مربوط است. او همچنین کتابی دارد با عنوان «توده و قدرت» که اگرچه کار نوشتنش در سال ۱۹۵۰ به اتمام رسیده بود، اما کاتنی تقریبا یک دهه بعد آن را به چاپ رساند. این کتاب آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، موضوعی جامعه‌شناسانه دارد، اما دروماینه آن در بسیاری دیگر از آثار کاتنی نیز دیده می‌شود.

کاتنی در این کتاب به واکاوی پدیده قدرت پرداخته است؛ به اینکه توده‌های مردم چه تاثیر و نقشی در پدیدآمدن قدرت دارند. کاتنی معتقد است که توده‌های مردم هم قابل کنترل‌اند و هم غیرقابل کنترل. هم مظلوم‌اند و هم ظالم. او می‌گوید ناآگاهی مردم قدرت را پدید می‌آورد و اطاعت کورکورانه آنها موجب تداوم آن می‌شود. آلمانی، زبان ادبی کاتنی است. بااین‌حال او را می‌توان نویسنده‌ای جهان‌وطن دانست. کاتنی در اصل اسپانیایی است، اما کودکی‌اش را در بلغارستان سپری کرده و جوانی‌اش را در آلمان و اتریش. سال‌های سلطه فاشیسم را هم در انگلستان و سوئیس به سر برده است.

کاتنی در سال ۱۹۵۶ برای چند هفته به شهر مراکش در کشور مراکش سفر می‌کند و «صداهای مراکش» درواقع حاصل این سفر و به شهری شرقی و اسلامی است. کاتنی در این سفرنامه نگاهی توریستی ندارد بلکه درجست‌وجوی انسان‌ها و شناخت سرگذشت و حکایت انهاست. «صداهای مراکش» برخلاف اغلب آثار کاتنی، کتابی کم‌حجم است که شامل خاطرات سفر کاتنی به مراکش و به عبارتی سفرنامه او به مراکش است. در بخش‌های مختلف این سفرنامه، تخیل ادبی به وضوح دیده می‌شود و این ویژگی، کتاب را به اثری فراتر از گزارش یک سفر بدل کرده است و می‌توان آن را مجموعه‌ای داستانی هم در نظر گرفت. از سوی دیگر، این کتاب را شاعرانه‌ترین اثر کاتنی نیز دانسته‌اند.

«صداهای مراکش» سفرنامه‌ای است در چهارده روایت و کاتنی در طول سفرش بیش از هر چیز در جست‌وجوی انسان‌ها است. مدتی در کشف و شهود درباره سرنوشت آنها و آزوهای محال یا ممکن‌شان در بطن مناسبات فروتنانه و فقیرانه شهر جهان‌سومی سرشار از فرازنگی، از هر مشاهده تصویری عینی ارائه می‌دهد که همزمان تمثیلی است از شوق به زندگی، حتی جایی که ادباری همه‌گیر انسان‌ها را مسخ و مثله می‌کند. نکته پرمعنی که کاتنی در این دفتر به بیونایان و رازافتادگان، چه انسان و چه حیوان دارد، و ستایش او از آن روی قهرمانانه همگی ایشان، در ادبیات امروز آلمانی می‌بالند است.

همان‌طور که اشاره شد از کاتنی آثار دیگری هم به فارسی ترجمه شده که «زبان نجات‌یافته» با ترجمه حسن نقره‌چی یکی از آنهاست. این کتاب درواقع نخستین کتاب او سه کتابی است که کاتنی در شرح زندگی خود نوشته است. بااین‌حال و آن‌طور که در پیشگفتار کتاب هم اشاره شده، کاتنی در این کتاب فقط به شرح حوادث پیش‌آمده در طول زندگی خودش نپرداخته، بلکه به آنها «اوضاع اجتماعی و تفکرات خود را نیز از محیط این حوادث در زمان خود» به تصویر کشیده است.

کاتنی در سال‌های دهه هفتاد بیشتر به شرح زندگی خود می‌پرداخت. «زبان نجات‌یافته» اولین کتابی است که در دهه ۱۹۷۰ از او منتشر شد. کاتنی در این کتاب به شرح زندگی‌اش تا سال ۱۹۲۱ پرداخته است. دومین کتاب، «مشعل در گوش» به‌جز دهه ۱۹۸۰ منتشر نشد و در آن کاتنی شرح زندگی‌اش را در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نوشته است. «بازی چشم» نیز سومین کتاب است که در سال ۱۹۸۵ به چاپ رسید و به سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ مربوط است.

در ترجمه فارسی «زبان نجات‌یافته»، به جز پیشگفتاری که در آن شرحی مختصر دربارهٔ کاتنی و آثارش آمده، متن سخنرانی او هنگام دریافت جایزه نوبل ادبی در ۱۹۸۱ هم ترجمه شده است. فصل اول این کتاب به نخستین خاطرات کاتنی مربوط است: «نخستین خاطراتم یک روح سرخ می‌پذیرد. دخترچه‌ای دارم در آغوش گرفته از یک دیرون می‌آورد. زمین رو‌به‌روبم سرخ است و سمت چپ بلکانی قهوه‌ای که از آن هم سرخ است.

در همان سطح، روبه‌رویمان دری گشوده می‌شود و مردی خندان از آن بیرون می‌آید. مهربان به سویم می‌آید. بسیار نزدیک می‌شود. می‌ایستد و به من می‌گوید: زبانت را نشان بده! زبانم را بیرون می‌آورم. او دست در جیبش می‌کند. یک چاقوی جیبی از آن درمی‌آورد. آن را می‌گشاید و به زبانم بسیار نزدیک می‌کند. می‌گوید: حالا زبانش را می‌بریم. می‌ترسم زبانم را عقب بکشم. نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. الان است که لبه تیز چاقویش با زبانم تماس پیدا کند. در لحظه آخر چاقویش را پس می‌کشد. می‌گوید: امروز هنوز نه. فردا. چاقویش را باز دیگر می‌بندد و آن را در جیبش می‌نهد. هم روز از آن در، به سرسرای سرخ وارد می‌شویم. در گشوده می‌گردد و مرد خندان ظاهر. می‌دانم که می‌خواهد بگوید. منتظر فرمانش هستم: زبانت را درآر. می‌دانم می‌خواهد آن را ببرد و هر نوبت بیشتر از قبل می‌ترسم. روزم با این قصیه آغاز می‌شود و این موضوع باعث تکرار می‌گردد». کاتنی در شرح زندگی‌اش، علاوه بر اینکه تصویری از زمانه‌اش به دست داده، روایتی داستانی هم به کار گرفته است و این ویژگی سبب شده تا کتاب او فراتر از یک زندگی‌نامه معمول باشد.

کتاب در بسیاری از بخش‌هایش کاملا داستانی نوشته شده است و برای مثال در بخشی که «موش‌درمانی» نام دارد می‌خوانیم: «مسادرم از موش می‌ترسید و در برابر آزمایش خود را از دست می‌داد. به‌محض اینکه خزیدن موجودی را احساس می‌کرد، با صدای بلند فریاد می‌کشید. هر کاری در دست داشت رها می‌کرد - کاهی می‌توانست پیش آید جیزی را که در دست داشت، از دستش بیفتد- و جیغ‌کشان یا به فرار می‌گذاشت. در این کار برای آنکه تمامی با موش بیدا نکند به شکلی عجیب زیگ‌زاگ می‌دوید».

گفت‌وگو با محمد بقایی (ماکان) به مناسبت انتشار کتاب «خیام، چنان که هست»

سیمای واقعی خیام

پیام جبدرقزوینی: «خیام، چنان که هست» عنوان تازه‌ترین کتاب محمد بقایی (ماکان) است که اخیرا توسط نشر تهران منتشر شده است. بقایی (ماکان) در این کتاب ضمن مروری بر زندگی خیام، به بررسی دیدگاه‌ها و برداشت‌ها و همچنین مضامین و موضوعات رباعی‌های او و ارتبط مورد بررسی قرار داده است. او همچنین اشعار خیام را با آثار دیگر شاعران و اندیشمندان سنجیده است. او معتقد است در اشعار خیام مفاهیم متضادی وجود دارد که نتیجه‌گیری نهایی بیرامون برخی از آرای او را دشوار کرده است. خیام یکی از چهره‌های ادبیات کلاسیک فارسی است که چهرائش در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته و نقد و بررسی‌هایی که درباره او صورت گرفته، گاه کاملا در تضاد با یکدیگر قرار دارند. به مناسبت انتشار کتاب «خیام، چنان که هست» با محمد بقایی (ماکان) درباره وجوه مختلف شعر و اندیشه خیام گفت‌وگو کرده‌ایم. همچنین به این موضوع پرداخته‌ایم که اندیشه خیام چقدر در دوران معاصر قابل ردیابی است و او چقدر بر نویسندگان و شاعران مدرن ما اثر گذاشته است. بقایی (ماکان) درباره خیام صادق هدایت می‌گوید: هدایت ظاهرا نخستین کسی است که پژوهشی عالمانه در رباعیات خیام یا رباعیات منسوب به وی داشت. روش تحقیق او به این صورت بود که رباعیاتی را از منابع موثق کهن انتخاب کرد و آنها را به لحاظ کلامی و مضمونی معیاری قرار داد برای انتخاب نزدیک‌ترین رباعیات متعلق به وی. او بر این اساس صدوچهل‌وسه رباعی در دفتری به نام «ترانه‌های خیام» منتشر نمود که به نظر می‌رسد از دیگر تحقیقاتی که در این زمینه شده موثق‌تر است. تحقیق دیگری هم که در این زمینه قابل توجه است، منتخبانی است از مرحوم قزوینی که تقریبا سه سال پس از «ترانه‌های خیام» منتشر شد. البته برخی از رباعیاتی که قزوینی انتخاب کرده در گزینش‌های هدایت نیست و هر دو نیز اذعان دارند که برخی از رباعیات گزینش شده ممکن است حاصل ذوق و طبع دوستان و شاگردانش باشد که این هم می‌کمان پنداشتی است عالمانه و البته قابل تردید. به‌هرحال آن خیامی که امروزه ذهن جمعی او را پذیرفته، همان است که از مجموع رباعیات شکل گرفته است. این همان خیامی است که دیدگاه کلی او به‌خصوص در مسئله آفرینش، نقد جهالت، از دست رفتن ارزش‌های کهن، مقابله با متشرعان خشک‌اندیش و تقدیر محتوم در آثار هدایت بسط می‌یابد.

فکر می‌کنید چه وجوهی از تفکر خیام همچنان در دوران معاصر زنده است و به طور کلی خیام چه جزیی برای دوران مدرن دارد؟

خیام، چنان که هست
محمد بقایی (ماکان)
نشر تهران

عکس: آرمین جوهر

میان ما و خیام فاصله‌ای هزار ساله وجود دارد. با وجود چنین فاصله‌ای آگاهی ما از جزئیات زندگی خیام تا چه حد درست است و آیا اطلاعات دقیقی از مهمترین وقایع زندگی او در دست داریم؟

از زندگی خیام به رغم فاصله هزار ساله، آگاهی‌های درخور توجهی ضبط شده که در پاره‌ای از آنها حتی به جزئیات خلق‌وخو، حشرونشرها و علایق فکری و قلبی وی پرداخته‌اند که برخی در مذمت و بعضی در ستایش از او است؛ البته جنبه‌های تحسین‌برانگیز بسیار بیشتر از موارد ملامت‌آمیز است. بنابراین از هر دو منظر می‌توان به شناخت او دست یافت. خواه از نگاه آزاداندیشان باشد یا از رویکرد متشرعان که بیوسته مورد انتقاد خود بوده‌اند تا حدی که از آنان کناره می‌گرفته، زیرا با تحول فکری که موجب تحرک جامعه می‌شود میانه‌ای نداشتند.

ولی از همه این‌ها گذشته، بهترین راه برای یی بردن به شیوه تفکر و نحوه زندگی هر اندیشه‌مند و شاعری مطالعه در آثاری است که از او به جای مانده؛ به عبارت دیگر بهترین منبع برای شناخت آنان آثاری است که از خود به جای گذاشته‌اند. به قول نظام وفا «حال ما خواهی اگر، در گفته ما وگونه دریاره او سخنانی گفته‌اند آکنده از تضاد که حقیقت شخصیت او را در هاله‌ای از ابهام قرار داده و آنچه را که در واقع می‌دانست، چنین برداشتی از لذت و نشاط را می‌توان نوعی سلوک عرفانی دانست که در نهایت شمردن دم خلاصه می‌شود:

برخیز و مخور غم جهان گذران
این یک دم عمر را غنیمت می‌دان
در طبع جهان اگر وفایی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دیگران

چرا بین‌بی خیام در فرهنگ و ادبیات مدرن ایران چقدر قابل ردیابی است؟

اگر حاصل تفکر خیامی را یاس فلسفی نامیم به‌ناچار تاثیرش در ادبیات معاصر و همچنین ذهن جمعی مبهود است. از همین‌رو به است که می‌بینیم آخرت‌اندیشان متنفذ سرسخت چنین نگرشی به قواعد مورد قبول خویش هستند، زیرا اهل چون و چرا در کاروبار خلقت نیستند و به آنچه را که می‌بینند عاری از عیب می‌دانند. چهان‌بینی خیام ناشی از شک است که سر در وسعت معلومات و ذهن بسیار بویای آو دارد. چنین اجتماعی سبب شد تا در آنچه اهل تحقیق بین می‌دانند به دیده تردید بنگرد. چنین نگرشی بر آثار شاعران و نویسندگان معاصر ما قابل ردیابی است که به عنوان مثال می‌توان به بعضی از آثار هدایت، شاملو، اخوان، نصرت رحمانی و فروغ اشاره داشت که همان نگرش خیامی را به عالم هستی به طوری جدید بیان داشته‌اند. شاملو در «سرود ابراهیم» می‌گوید: «ما دیدگرگونه خدایی می‌بایست/ شایسته آفرینان/ که توانه ناگزیر را کردن تحمل کنی/ که تا نصرت رحمانی در شعر «بیانه خود دگر زد»، با نگاهی تندگرایانه که حاصل کون و مکان است و یادآور دیدگاه خیامی شوه می‌کند که:

«کویی گل مرا/ دستی عرب سرشته است/ انبوته مرا/ بیغمارگی/ در شاهراه باد کشانده است/ و غمگنانه‌ترین سرنوشت را در کتیبه روحم/ دستان آشنایی به خلقی غریب نبشته است.»

فروغ نیز در شعر «تولدی دیگر» تقریبا همین اندیشه را مطرح می‌سازد. اخوان هم که خود را «مرثیه‌خوان» زمانه خویش می‌داند، در همین تعریف می‌کنجد.

می‌دانید که معینی کرمانشاهی ترانه‌سرای معروف شعر بلندی دارد به نام «عجب صبری خدا دارد». او در این شعر از ناهمگونی‌های جهان‌وطنی و در جهان شکوه می‌کند و متعجب است از اینکه آفریننده عالم شاهد این نامایمات است ولی آن را ویران نمی‌سازد و جهان بیهوی خلق نمی‌کند. در سال چهل‌ودو ضمن گفت‌وگویی که با او داشتم، صحبت ما به این‌جا کشید که مضمون شعر مذکور بادآور این رباعی معروف خیام است که:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده به کام دل رسیدی آسان

معینی لبخندی زد و گفت از تاثیرات سنت فرهنگی بر ذهن ناخودآگاه خودم چنین است. البته لازم به ذکر است که شباهت‌های موجود میان تفکر خیامی و آثار شاعران و نویسندگان بعد از وی تا امروز ممکن است توارثی باشد، ولی به هرحال وجود شباهت قابل قیاس با جهان‌بینی خیامی است.

صادق هدایت، به عنوان چهره برجسته روشنفکری معاصر ایران، علاقه زیادی به خیام داشت و رباعیات او را به همراه مبانی مفصل منتشر کرد. به نظرتان نسخه هدایت تا چه حد معتبر است؟ و به نظرتان کدام خصلت‌های شعر و جهان‌بینی خیام سبب گرایش هدایت به او شده بود؟

هدایت طاهرا نخستین کسی است که پژوهشی عالمانه بر رباعیات خیام یا رباعیات منسوب به وی داشت. روش تحقیق او به این صورت بوده که رباعیاتی را از منابع موثق کهن انتخاب کرد و آنها را به لحاظ کلامی و مضمونی معیاری قرار داد برای انتخاب نزدیک‌ترین رباعیات متعلق به وی. او بر این اساس صدوچهل‌وسه رباعی در دفتری به نام «ترانه‌های خیام» منتشر کرد که به نظر می‌رسد از دیگر تحقیقاتی که در این زمینه شده موثق‌تر است.

تحقیق دیگری هم که در این زمینه قابل توجه است، منتخبانی است از مرحوم قزوینی که تقریبا ده سال پس از «ترانه‌های خیام» منتشر شد. البته برخی از رباعیاتی که قزوینی انتخاب کرده در گزینش‌های هدایت نیست و هر دو نیز اذعان دارند که برخی از رباعیات گزینش‌شده ممکن است حاصل ذوق و طبع دوستان و شاگردانش باشد که این هم می‌کمان پنداشتی است عالمانه و البته قابل تردید. به هرحال آن خیامی که امروزه ذهن جمعی او را پذیرفته، همان است که از مجموع این رباعیات شکل گرفته است. این همان خیامی است که دیدگاه کلی او به خصوص در مسئله آفرینش، نقد جهالت، از دست رفتن ارزش‌های کهن، مقابله با متشرعان خشک‌اندیش و تقدیر محتوم در آثار هدایت بسط می‌یابد.

فکر می‌کنید چه وجوهی از تفکر خیام همچنان در دوران معاصر زنده است و به طور کلی خیام چه جزیی برای دوران مدرن دارد؟

اگر تفکر خیامی را در اصل تشکیک خلاصه کنیم پیوسته وجود داشته، خواه بیش از او یا پس از او؛ یعنی اهل فلسفه و آنان که به‌واقع خردمندند اذعان دارند به این‌که هر آنچه در جهان است عارضی و استعباری است، بنابراین هیچ پدیده‌ای، هیچ نظری، هیچ دستگاه فکری یا به طور کلی هیچ چیزی در جهان مطلق نیست، بلکه فقط یک چیز در جهان مطلق است و آن هم این است که هیچ چیز در جهان مطلق نیست. خیام این اندیشه را درواقع به قاعده درآورد و با تمثیلات و استدلال‌هایی که ذهن را به تعمق وامی‌دارد نابایداری جهان و آنچه در او هست را به صورت‌های مختلف یادآور می‌شود. این همان اندیشه‌ای است که فیزیک نوین بر آن انگشت نهاد و بعد استیفن هاوکینگ در نظریه معروف «مه بانگ» یا Big Bang اعلام داشت که کائنات، یعنی مواد، چیزی جز انرژی پتانسیل نیستند و هر انرژی پتانسیل سرانجام تبدیل به انرژی حرارتی می‌شود؛ یعنی «عاقبت کار جهان نیستی است» و تبدیل به توده‌ای خاکستر می‌شود.

این نظریه سرانجام با کشفیات تلسکوپ جیمز وب (James Webb) در خصوص کرات خاکستر شده به اثبات رسید و معلوم شد که سرانجام عالم و آدم این است:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده کفرگوئی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

اخطارهایی از این دست که حکیم نیشابور به آدمیان می‌دهد، امروزه با دستاوردهای نوین علمی طنین بیشتری یافته تا این یک دم عمر را غنیمت شمرند.

عقل و خردگرایی جایگاه ویژه‌ای در شعر خیام دارد. به نظرتان آیا می‌توان این ویژگی را وجه تمایز مهم خیام از دیگر شاعران کلاسیک فارسی دانست؟ در سنت ادبی ما از کدام شاعران دیگر می‌توان نام برد که تا این حد عقل و خردگرایی در شعرشان نمایان است؟

همین‌طور است که می‌فرمایید، متنها اگر فردوسی و مولانا را مستثنا کنیم. فراموش نکنیم که در نخستین سده‌های اسلامی خردگرایی اعتزالی تاثیری فراوان بر اهل قلم داشت و چهره‌هایی مانند خیام، ابوسعید، رودکی، فردوسی، غزالی، بیهقی، ناصر خسرو، عطار، باباافضل کاشانی و دیگر نویسندگان و شاعران که وسیع و پربیش تحت‌تاثیر این جریان بوده‌اند یا گوشه چشمی به آن داشته‌اند.

در کتاب به شخصیت خیام و حافظ اشاره کرده‌اید. به نظرتان به ویژگی‌هایی در شعر و نگاه این دو شاعر کلاسیک ما مشترک است؟

اکثر غزلیات حافظ حاوی مواد متاثر از دیدگاه‌های خیام باشد یا توارد. درواقع شرح و بسط رباعیات خیام است. حیج سخنوری را به جز حافظ نمی‌توان یافت که تراوشات ذهن وی یادآور سروده‌های خیام باشد. طوری که می‌توان برای هریک از رباعیات خیام ابیات مشابهی در دیوان حافظ یافت. وقتی حافظ می‌گوید:

زمان خوشدلی دریاب و دُریاب
که دائم در صدف گوهر نباشد

درواقع مفهوم نهایی جهان‌بینی خیام را مطرح می‌سازد.

این تشابهات در تحقیقات مختلف ارائه شده، ولی در کتاب حاضر به صورتی متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نسبت خیام با عرفان نسبت چه و آیا می‌توان خیام را در یکی از سنت‌های عرفانی قرار داد؟

می‌دانید که عرفان صورت‌های مختلف دارد. شاید بتوان عرفان خیام را به سبب زردگرایی‌هایی که در شناخت هرچه بیشتر حقیقت مطلق داشته یا دنیای عرفان مرتبط دانست. ولی این تاملات عقلی بوده، حال آن که عارف از طریق شهود به آن حقیقت نایل می‌شود که اساس آن بر قلب است. احوال عرفانی بیشتر ناشی از احساس هست تا عقل. بنابراین تفاوت فاحشی است میان خودآگاهی عارف و فیلسوف. خیام فیلسوفی است که پیوسته را معلوم خود می‌دانست و می‌دانیم که اسمیاوار مانند اکویناس قدیس سعی داشت با دلایل عقلی آراء ارسطو را با آموزه‌های دینی تطبیق دهد. او حقیقت دانی را از طریق عقل می‌جوید. بر این اساس می‌توان گفت که خیام را می‌توان به معنای واقعی عارف دانست و نه پیوسته را که تقریبا سل پیش از وی می‌زیست.

در کتاب به انسان‌گرایی در شعر خیام هم اشاره کرده‌اید. آیا می‌توان گفت که خیام بیش از دیگر شاعران کلاسیک فارسی به انسان‌گرایی توجه خاص نشان داده است؟ انسان‌گرایی خیام چه شباهت‌هایی با اومانیسم چند سده اخیر دارد؟

کسی که به دنیای شعر و عوالم قلبی رو می‌کند طبیعتا دوستدار انسان است و به احوال و سرنوشت آدمیان می‌اندیشد. ولی چنین رویکردی را نمی‌شود دقیقا برابر گرفت با اومانیسم، بلکه فقط بخشی از این مفهوم را شامل می‌شود. زیرا در تفکر اومانیستی انسان به صورت فردی یا جمعی میزان زندگی است. در خیام چنین دیدگاهی نیست، بلکه او به اساسِ انسان در جنبره قانون طبیعی تاسی می‌خورد، یعنی درواقع انسان‌اندیش است نه اومانیست به معنای کنونی آن. غمناک و حیران است که کوزه‌گر دهر از چه رو می‌سازد و باز می‌شکند و بار می‌شکند و بار می‌سازد؟ البته این پرسشی است که دیگر خردمندان هم به بیانی دیگر مطرح کرده‌اند، یعنی قصه‌شان جاودانگی مخلوق همانند خالق بوده است. اما عقلا اقبال خالقند به آفریننده می‌گوید:

من کی‌ام، تو کیستی، عالم کجاست؟
در میان ما و تو دوری چراست؟
من چرا در بند تقدیرم بگوی
تو نمیری، من چرا میرم، بگوی

ولی این اندیشه دلسوزانه که در خیام به صورت‌های مختلف مطرح می‌شود، اومانیسم نیست. اندیشه اومانیستی به معنای واقعی کلمه سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. بیست و پنج قرن پیش پروتاگوراس فیلسوف سوفسطایی یونان در کتاب «حقیقت یا بطلان اقوال» اظهار داشت «انسان میزان همه‌چیز است، میزان هستی چیزهایی که هستند و میزان نیستی چیزهایی که نیستند.» مولوی نیز با تفکری اومانیستی انسان را میزان یک و بد عالم می‌داند:

من چو میزان خدایم در جهان
وانمایم هر سبک را از کران

به مناسبت تجدیدچاپ «همزاد» داستایفسکی با ترجمه سروش حبیبی

تخطی فرودستان

شرق: اگرچه در میان آثار شاخص داستایفسکی، داستان «همزاد» جزء شاهکارهای این نویسنده برجسته روس جای نمی‌گیرد، اما بسیاری از نقاط درخشان داستان‌نویسی داستایفسکی در این داستان بلند دیده می‌شود. «همزاد» جزء آثار اولیه داستایفسکی است که نخستین‌بار در سی‌ام ژانویه ۱۸۴۴ منتشر شد، یعنی پانزده روز پس از انتشار اولین اثر او.

«همزاد» روایت فروپاشی آدمی معمولی در سلسله مراتب روسیه قرن نوزدهم است. شخصیت اصلی داستان، گاباداکین، کارمند دون‌پایه اداره‌ای است که در طول این داستان از نظم مسلط بر ساختار جامعه تخطی می‌کند و این تخطی به قیمت گزافی تمام‌شده دادن سلامت روانش تمام می‌شود.

فروپاشی روانی گاباداکین در بستر محیط اجتماعی بیرامونش رخ می‌دهد و ازاین‌رو داستایفسکی در داستانش تصویری قابل توجه از شهر پتزبورگ ارائه می‌کند. پتزبورگ اولین‌بار به‌واسطه شعری از الکساندر پوشکین با نام «سوارکار مفرغی» و یا عنوان فرعی «حکایتی پتزبورگی» به بستر روایت بخشی از مهم‌ترین شاهکارهای ادبیات روسیه بدل می‌شود. بولوار نیوسکی این شهر، محل اجتماع شهر و مهم‌تر از آن، محل بروز تمایزها و فاصله‌های اجتماعی و طبقاتی هم بود. «گوگول» در آثارش از جمله در «بولوار نیوسکی»، «یادداشت‌های یک دیوانه» و «دماغ» این خصیصه را به تصویر کشیده و بر تمایزهای اجتماعی جامعه جدید دست گذاشته است. بولوار نیوسکی نقطه مواجهه طبقات پایین اجتماعی با افراد صاحب‌امتیاز بوده و گوگول این بولوار را «خط ارتباطات» پتزبورگ می‌نامد. به این اعتبار، حضور در نیوسکی برای فرودستان و کارمندان پایین‌رتبه خالی از ترس و تحقیر نبوده است. نیوسکی قلمرو طبقه حاکم است و کارمندان و کارگران را